

پس امام مالک را از آن نام خوش نیامد پس پادشاه مصلحت
و بوقت پس امام شافعی یاد بنبشت و احوال وی باز پرسید
که از جای و چه خوانده و آنچه بود بگفت و بنیاد چیزی خوانده
بگردد پس امام مالک چون فهم و عمل و استعداد او را برید
بفرمود که حق تعالی ترا دولتی چنین داده چه حاجت که کسی
تعریف تو کند پس آنچه طریق شفقت بود با وی بجای آورد
تا در علم حدیث نیز بحال رسید و مدتی جلالت امان مالک بود
امام جواد فتوی بنوشتی پس امام شافعی نیز احتیاط کردی
و اگر راست نبود بگفتی بهتر ازین احتیاط فرماید چون باز دیدی
حق بظرف شافعی بودی پس روزی شخصی پیش امام مالک آمد گفت
زنی که دارم در وقت زانف بود و بچه در شکم می چنبد پس امام
فکر کرد و دلیلی از قرآن و حدیث نیافت گفت برو و او را دفن
کن پس آن مرد بدرفت پیش امام شافعی او را طلب کرد گفت او را
پهلوی من بشوئ و بچه بیرون آورده پس آن مرد گفت امام چنین
گفت پس گفتی بی و مرادش خود بود پس آن مرد بوقت و چنین بود

و پسری

و پسری بود پس او را تربیت کردند تا چهار ساله شد پس روزی
آن مرد پسری را بآهید چند پیش امام مالک آورد و گفت این
پسر بیکه فتوی تو دارم چون تخصص کرد از اجتهاد امام
شافعی بود پس امام مالک بدانست که علم او از جای دیگرست
و کانا و بغایت بلند است پس در آن نزدیکی امام مالک از عالم ریاضه
گردد و او را در بقیع دفن کردند رحمة الله علیه پس **وازه امام شافعی**
در عالم منتشر شد پس خلیف او را باز بعد از طلیعه **و بتد**
که از یلاد دوم هر سال از خزینه مال بپردان برای خلیف ببعلا
می آوردند و خلیف قسم میکرد بعضی از آن مال بطالب علمان ببعلا
پس یکسال چهار صد عالم تصرافی پیامند و آن مال پیاوردند
و گفتند که عالمان حاضر شوند و عا سوا لی چند داریم اگر خوب
کالفتند پیش طل بقوار تسلیم کنیم و اگر ما غالب یک درهم هرگز
نلهیم پس جاری رسانند تا همه علماء بعداد در کنار شرط حاضر شوند
و آن چهار صد دانشمند نصاری نیز جمع شدند و خلیف و اهل
بغداد هم بسیار در کنار شرط حاضر شدند پس در آخر امام شافعی